



محمد صابری

نویسنده و منتقد

شاید اولین کسی که بسیار خندیدن را نشانه اندوه بیشتر تشخیص داد، خود به درستی نمی دانست از پایه گذاران مکتبی به نام اگزیستانسیالیسم خواهد بود که دنیایی را تحت تاثیر قرار خواهد داد اما این اتفاق وقتی افتاد که مبدع آن خود نیز اندوه و غم درونی اش را نتوانست با خنده های بیشتر در مان کند و برای گریز از این درد عمیق پنهانی به نوشتن روی آورد. سارتر در نوشته هایش کشف و شهودهایی بارز و عینی دارد که بیشترشان منشأ فلسفی به خود می گیرند تا روانشناسی؛ اما در خیلی جاهای دیگر نیز گاه به هم می آمیزند. خالق رمان بی نظیر «تهوع» از واپسین کسانی بود که بعد از جنگ جهانی دوم با شلیک اندیشه های جهانی اش و انتشار داستان ها، نمایشنامه ها و کتاب بزرگ «هستی و نیستی» که در باب اگزیستانسیالیسم است، به قلب های مجروح و ناتوان از جنگ، امید و نشاط را باز آورد. او اولین و شاید آخرین کسی بود که نوبل ادبیات را به احترام اصالت وجود بر ماهیتش نپذیرفت. از دیدگاه سارتر، تنها کسی بی خبری کافی است تا انسان همه چیز را از دست بدهد و ناگهان هر چه را که با تلاش به دست آورده، نابود شود و از دست برود. پس باید به هوش بود و باخبر؛ چرا که هیچ کس نمی داند در زمان های بحرانی، وفاداری به کدام سو رو می کند. رساله های سارتر در باب اینکه چگونه باید زندگی کرد، بیشتر فردیت و موجودیت انسان را مورد توجه قرار می دهد تا ماهیت و اعمال فرد. برای همین است که معتقد است همه انسان ها نیاز به زمان دارند. آدم نباید پیش از اینکه بداند چه می گوید، نتیجه گیری کند. انسان سارتر باید در عین باهوش بودن و باخبر ماندن، مراقب تصمیماتش باشد؛ چرا که تصمیم هایی وجود دارد که هیچ کس نباید تاگزیر به گرفتن شان شود. در غیر این صورت، تاوان سختی در انتظار او است. در یک نگاه کلی تر به توصیه ها و اندرزهای حکیمانه سارتر، می توان دریافت انسان سارتری، انسانی فضایی نیست

و به راحتی می توان او را در کوچه و خیابان زندگی پیدا کرد، با او معاشرت داشت و از پندآموزه های او بهره برد. سارتر می گوید: «هرگز دردی را نزن، مگر اینکه بدانی در آن سویس چه می گذرد». در باب چگونه زیستن نیز نگاه سارتر، نگاهی منحصر به فرد است. ازین منظر، اینکه چه چیزی در کجا گفته شود، تفاوتی ندارد؛ اینکه آنچه نخست گفته شود، دومی باشد یا دومی، واپسین. این نکته دقیق و تامل برانگیز که این تعیین رتبه مکانی و زمانی گفتن ها چه تاثیری بر خود گوینده و موقعیت او و همچنین جامعه در برگیرنده او دارد، کم نکته ای نیست، شاید سارتر به درستی دریافته که منشأ بیشتر رنجش های آدمی از اطرافیانش در همین نکته ساده است که بارها با خود می گویم: کاش این را نمی گفتیم یا کاش آنجا نمی فتمیم و... گله مندی سارتر از مردم کوچه و بازار، چیز تازه ای نیست که منحصر به آقای اندیشه باشد. همه پیشینیان کم و بیش از مردم گفته اند؛ هم از دردهای شان و هم از رنج هایی که مردشان می برند. از اشتراکات کلامی سارتر تا دیگر بزرگان یکی این است که مردم از هر چیزی سخن می گویند؛ به ویژه از آنچه درباره اش هیچ نمی دانند. سارتر به شدت بر محکومیت انسان به آفرینشی ناخواسته می تازد و در مقابل نیز آزادی اش را پاس می دارد که خود منشأ بیشتر انتخاب هاست. نگاه سارتر به انسان نگاهی چندوجهی است؛ همان طور که انسان نیز چند بعدی است. او آدمی که امروز تاگزیر به دیروز تبدیل شده را می پذیرد اما امکان اینکه فردی انسان هرگز، آموزش نشود را از نظر دور نمی بندارد. از همین رو است که جاودانگی را در بیرون از خویشتن تعریف می کند. انسان سارتر مجموعه ای از آنچه دارد، نیست؛ بلکه مجموعه ای است از آنچه هنوز ندارد اما می تواند داشته باشد. پس به همین منظور برای اندیشه و ماهیت -به رغم تصریح به اصالت وجود- ارزشی دوچندان قائل است. سارتر در تبیین واژه ارزش ها تاکید می کند که ارزش چیزی نیست جز معنا و مفهومی که انسان برای آن برمی گزیند. بشر، آفریننده یعنی در فاصله ۱۹۴۶ به بعد رسالت ادبیات را در فعالیت های سیاسی و آزادیخواهانه دید، فعالیت هایی که جغرافیای پاریس حد و حدود آن نبودند، هر جای دنیا که ستم و تبعیض می دید؛ در برابر آن می ایستاد. از مولفه های جهانی و در عین حال اصالت پیشه ادبیات و فلسفه سارتر، واژه برطلمطراق «آزادی» است. این نگاه جهانشمول به آزادی، ارزشی به مراتب بیشتر از خود آزادی دارد و سارتر در زندگی سیاسی و ادبی خود بعد از ۱۹۴۶ شبیه آفریده های ادبی اش زیست؛ حسرتی بزرگ در دل بیشتر نویسندگان که هیچگاه شکل نوشته هاشان نویسنند و بین آنچه را گفتند و

زندگی کردند، همیشه تفاوت های زیادی بوده است که خود نیز به آن اذعان داشته اند. اینکه در فرهنگ نقد آثار ادبی قرن جاری عادت کرده ایم به اینکه نباید زندگی و حرف های نویسنده را ملاحظه کنیم و تنها باید به خود اثر بپردازیم، ناشی از همین دوگانگی بین نوشتن ها و عمل کردن ها بوده است اما در خصوص سارتر ۱۹۴۶ تا پایان عمر این گونه نبود، سارتر هر آن چه را نوشت و به زبان آورد، پیش ایستاد تا ۱۹۸۰ که چشم از جهان فرو بست.



فرناز جعفرزادگان در گفت و گوبا «آرمان ملی»:

# زنان شعر را به زندگی گره زده اند



**آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: پژوهشگران ادبی، غالباً مشروطه را یکی از اصلی ترین نقاط عطف شعر و ادبیات پارسی خوانده اند؛ آنچنان که در دهه های متداری، شاهد ظهور نوابی بوده ایم که هر کدام منشاء ایجاد جریان های ادبی شدند. در این میان، اگرچه حضور زنان شاعر در تاریخ ادبیات ایران، مسبوک به سابقه بود، اما زمینه های اجتماعی و فرهنگی برای درخشش شاعران (و نویسندگان) زن نیز هموار تر می نمود. تاجایی که فرناز جعفرزادگان، یکی از شاعران و منتقدان شعر معاصر معتقد است: «زنان همیشه می توانند در اس قرار بگیرند و چه بسا که اینبار درفش شعر پارسی در دست زنان باشد.» از منظر او: «زنان باطلوع فکر در کلمه، با نگاه و ایده های مختص خود در مقام شاعر زن، روایتگر بخشی از وجود خود پیرامون زندگی و اطراف بوده اند و شعر را به زندگی گره زده اند...» این گفت و گورادر ادامه از نظر می گذرانید.**

**◀ در دو - سه دهه اخیر، زنان سهم بسزایی از شعر زمانه را به خود اختصاص داده اند. حضور زنان را در سنوات شعر معاصر، خصوصاً در سال های اخیر، چطور ارزیابی می کنید؟**

شعر برگرفته از مسائل پیرامون شاعر است و بنا به شرایط، شاعر هر بار از دری عبور می کند. از دیرباز تاکنون، زنان و نقش آنها در شعر و ادبیات، وجود داشته اما گاهی به دلیل برخی نگاه ها، این نقش کم رنگ می شود. اگر به زمان مشروطه نگاهی داشته باشیم، بانو شمس کسما می را می بینیم که به همراه جعفر خانم های، تقی رفعت، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده شفق، از پیشگامان شعر نو بودند که تأثیر و میزان نوآوری در شعر هر کدام متفاوت بود. اما در کل؛ این نیما بود که جهان بینی عمیق و صورت شناسی نوینی در شعر ارائه کرد

که قالب و محتوای آن بسیار متفاوت با شعر کلاسیک بود و موجب پیدایش جریان های شعری متفاوتی شد. در چند دهه اخیر، زنان با تکیه بر توانایی های خود، خواستار تغییر در نگاه و نظرات گوناگون بوده و هستند. اگر بخواهیم این موضوع را در راستای شعر و ادبیات بررسی کنیم، زنان باطلوع فکر در کلمه و با نگاه و ایده های مختص خود در مقام شاعر زن، روایتگر بخشی از وجود خود پیرامون زندگی و اطراف بوده اند و شعر را به زندگی گره زده اند؛ آنچنان که اگر کلام زنان در این راستا پررنگ نبود، شعر پارسی چیزی کم داشت.

**◀ به نظر شما، نمود و بروز یافتن شعر زنان، چه نسبتی با مباحث اجتماعی و جایگاه زن در جامعه ایرانی داشته و دارد؟** از رابعه و مهستی گنجوی تا به امروز تعدادی از شاعران زن بوده اند. کنار هم قرار دادن شاعران زن و نگاه به سروده هایشان می تواند در بهتر شناختن دیدگاه های زنانه و موتیف های شعری در فرضیه ادبیات از دیرباز تاکنون به ما کمک کند؛ به اینکه زنان در جامعه های مردسالار، به لحاظ روحی و عاطفی به چه چیزی بیشتر توجه دارند و به لحاظ اجتماعی در طول تاریخ چگونه بوده اند و مخاطب در گذر از این گذارها به این مهم دست یابد که زن بودن و زنانه نوشتن در میان نگاه و ایده های مردانه، جسارت و شکوه اندیشه و فردیت را می طلبد. آن گاه زن و زبان زنانه به

خود می بالد و رشد می کند، چرا که زن همیشه با تمام مشقت هایی که در طول تاریخ داشته، ققنوس وار می آفریند. زن، آفرینش است؛ حتی در تجلی یافتن غم بر او، باز هم فردیت را می طلبد تا شکوفا شود. زمانی که زن به فردیت برسد، به آزادی دسترسی پیدا می کند و این نیز منوط به خودبودن و خود را یافتن از هر حیث و جنبه ای است. زنان در تمامی دوران با تلاش خویش سعی کرده اند در راستای اهداف خود قدم بردارند و جایگاه خود را باز یابند؛ جایگاهی که پس از دوران زن سالاری و پدیداری اسطوره ها و دوران مردسالاری، خط خورد و کم رنگ شد.

**◀ در حال حاضر، آیا می توان پیام ها یا بهتر است بگوییم رویکردهای مشخصی را در شعر زنان برشمرد؟ اصلاً می توان در شعر زنان، به دنبال فصل مشترکی در تناسب با زیست زنانه در جامعه و یا هر موضوع مشخص دیگری بود؟**

شعر را در گنه و جودی خویش نباید زنانه و مردانه شمرد؛ چرا که ذات شعر جنسیت ندارد و این ماییم که آن را زنانه یا مردانه می انگاریم. اما در مورد سوال شما، گرچه شعر زنان، گاه تحت سیطره زبان مردسالاری است؛ اما اکثر این نوشته ها در بافت اندیشگانی، رویکرد مشخصی دارد. هر نوشته، بنا به زیست و نگاه شاعر در شعر به تفاوت می نشیند. او که درد خود را در پیوند با اجتماع می بیند، با او که نگاهی بر احساس زنان و جنسیت می چرخد، متفاوت است. رویکرد هر شاعر نسبت به زندگی، عشق، اجتماع، و... بنا به نوع زیستن و مطالعات و روحیاتی که دارند، فرق می کند. از پرسش شما سوالی در ذهن من تداعی شده و آن این است که چرا در بسیاری از گفت و گوها از شعر زنان گفته می شود؟ و نه شعر مردان! گویی اجتماع هم می داند در طول تاریخ، زنان می توانند در هر زمینه ای پیشگام باشند، اما دست هایی گاهی زنان را پس زده اند... بگذریم؛ این ماییم که زندگی را دو آلئته می بینیم و انسان را بر حسب جنسیت نام گذاری می کنیم؛ یعنی می گویم «زن، مرد». و گر نه که به قول سیمون

که گاهی نیز ریشه در خرد جمعی و ضمیر ناخودآگاه دارد. همیشه در ادوار شعر پارسی، نشان از اسطوره ها و بینامتنیت در شعر بوده است. در واقع هیچ متنی از متنی دیگر جدا نیست، نوع بیان و زبان در اندیشه است که دیگر آفرینی را می زاید. شاعر باید به باز آفرینی چیزی دست یابد که پیشتر وجود نداشته است.

**◀ با توجه با پارامترهای مختلفی که امروز در بازشناسی شعر و موقعیت آن می توان در نظر گرفت، آ آینده شعر فارسی را در سده ای که در سر آغاز آن هستیم، چطور پیش بینی می کنید؟ خصوصاً در عصری که به تعبیر برخی منتقدان دیگر عصر غول های دهه چهل نیست.**

می گویند به تعبیر برخی منتقدان دیگر عصر غول های دهه چهل نیست اما اگر بخواهیم مانند همان غول ها بنویسیم و بسراییم، تکراری بیش نیستیم. ما شاعران باید با مطالعه متون کهن و نو و خواندن شعر بزرگان و همچنین نیما، شاملو، فروغ، براهنی، سهراب، اخوان، رویایی و... از آنها عبور کنیم تا حرفی برای گفتن و آفرینش داشته باشیم. هر کجا که آگاهی رشد کند و شاعر مطالعه داشته باشد، دیگر گونه نیز می نویسد. شاعر می تواند با ساختاری منسجم و با بازی های زبانی و بیانی و با به پرواز در آوردن مرغ خیال و ریختن اندیشه در متن، در مواجهه با واقعیات اجتماع، چنان بسراید که ده ها تاویل از آن سروده برآید تا به ژرفای شعر شاعر، آفرین ها گفت. شاعر باید باز تاب زمانه خود باشد. قطعاً در قرن کنونی نیز می توانیم شاهد شاعرانی با شعرها و آفرینش های متفاوت و خوب باشیم.

**◀ در این اقی، زنان چه جایگاهی خواهند داشت؟**

همانگونه که بنا به مستندات تاریخی مهستی گنجوی، در آن عصر زن ستیز، جسارت گفتمان با مردان شاعر هم عصر خویش را داشت، جهان ملک شاه خاتون، شاعر و فرمانروای فارس با حافظ و حیدر شیرازی گفت و گوها داشت و رابعه قزدری شاعر، از آرمانش کوتاه نیامد. همانگونه که فروغ از خود، عشق و زندگی نوشت، باید این را بگوییم که زنان همیشه می توانند در اس قرار بگیرند و چه بسا که اینبار درفش شعر پارسی در دست زنان باشد.

**◀ در پایان این گپ و گفت، خوب است اشاره ای به مجموعه های قبلی و فعالیت های حال حاضر خود بکنید. آیا مشغول نگارش، سرایش یا در انتظار انتشار مجموعه یا کتاب های تازه ای هستید؟**

کتاب شعر «ثانیه های گیج» در سال ۱۳۹۲ شامل شعرهای کوتاهی است که اوایل دهه هشتاد سروده شده است و توسط نشر لیان آزاد را دربردارد. آزادی از خرافات و عادات و تعصبات، فلسفه انسان را به خرد و تامل وامی دارد تا بتوانیم رویکردی متفلسف و صحیح داشته باشیم. هایدگر «شعر» را «آفرینش کلامی هستی» می دانست اما این «آفرینش هستی» از دیدگاه او، نه هستی ویژه شعر که کل هستی به معنای جهان موجود است و برای این آفرینش و رابطه اش با زبان، نوعی قداست قائل می شود.

**◀ همچنین بینامتنیت و ارجاع به اسطوره در شعرهای شما پررنگ است. این کارکرد را می توان در شعرهای مجموعه آخرتان یعنی «تن ها من بود میان هیچ می دود» هم دید. ریشه این پیوندها از کجا آب می خورد؟**

گفتمان بینامتنی و ارجاع به اسطوره، بیان پرسمان های اجتماعی و سیاسی است که در شعر بسته به ذهنیت شاعر پدیدار می شود. حال اگر در این زمینه مطالعه داشته باشیم، در نوشته هایمان نقش پررنگ تری می یابد

## زندگی شخصی و اجتماعی در شعر شاعر



عبادین بابی

شاعر و منتقد

در زندگی شخصی شاعر سعی می کند بیشتر تجارب و روحيات شخصی و فردی خود را در شعرش لحاظ و تصویر نماید. به شکلی که هر آنچه را که به شخصه در جامعه تجربه کرده است در شعر خود به تصویر می کشد و این تصویرسازی می تواند به دو صورت عینی و ذهنی باشد. در بخش عینی شاعر اغلب عینیات تجربه کرده خویش را بیان می کند و در بخش ذهنی به تجربیات و تصورات ذهنی می پردازد و بیشتر سعی می کند مواردی را بازگو نماید که با روحيات شخصی آن همگون هستند.

اما در زندگی اجتماعی دقیقاً ما با رویکردی عکس زندگی شخصی (فردی) شاعر در شعرش سر و کار و تضادم داریم. بدین ترتیب که شاعر در زندگی اجتماعی شعرش را از آن حالت فردی مجزا می سازد و به اصطلاح آن من اجتماعی را جایگزین من فردی می کند. اغلب شعرا در این نوع رویکرد حالتی مترتب دارند به شیوه ای که عمر و تجربه هنری شاعر در رویکرد اجتماعی شاعر نسبت به زندگی و محیط پیرامون تأثیر فراوان دارد. در این فرآیند می توان پختگی و تجربه شعر شاعر را یک کفه ترازو برشمرد و عمر و فراز و فرود زندگی شاعر را کفه دیگر ترازو. با این روند، تجربه نشان داده است که اغلب شعرای جوان دارای رویکردی شخصی و فردی در شعرشان هستند به طرزى که در این ازمنه در هنر بیشتر سعی می کنند به شخصی سُرایی بپردازند ولی هر قدر سن و تجربه شاعر بیشتر می شود و قدم در میانسانی و پیری می گذارد به مراتب شعرش از رنگ و لعابی متفاوت تر و بهتر از مؤلفه های زندگی اجتماعی برخوردار می شود. با این تفاوت که می توان شاعران را منحصراً به فردی راهم برشمرد که در همان اوان جوانی از گیسوانی پیر و سفید بهره می جویند و شعرشان دارای پختگی ویژه ای است که البته شمار این گونه افراد شاعر نیز کمیاب است! دیگر نکته حائز اهمیت برمی گردد به نوع تجارب شعرا در زندگی اجتماعی که هر شاعری در زندگی اجتماعی دارای دیدگاهی توأم با تجاربی متفاوت با شاعر دیگر را تجربه می کند و این تفاوت رویکرد می تواند ساختار و بافتار و محتوای شعر شاعر را با شاعر دیگر معین و شگرف تر جلوه نماید. بنابراین حاصل اینکه، زندگی در شعر شاعران همیشه پررنگ و پر معنا بوده است، اما نوع نگاه و چگونه ترسیم کردن مقوله زندگی چه از حیث فردی و چه از لحاظ اجتماعی متفاوت نشان داده است، چرا که نوع نگاه سهراب سپهری به زندگی در شعرش با شیوه و ممتد شاملو در شعر کاملاً در تفاوت است یا نوع نگاه مولانا به زندگی با سعدی و حافظ دارای تفاوت عمده ای است. چه اینکه نگاه مولانا به زندگی نگاهی عرفانی است، اما نگاه سعدی کاملاً نگاهی اجتماعی و فرهنگی است و اگر چه در مواردی شعر سعدی دارای چند لایه معنات است بیشتر فکری آن بر پایه شهودات عینی و اجتماعی است ضمن اینکه نگاه حافظ نیز اگر چه نگاهی عرفانه و فلسفی به زندگی است، اما شکل و بافتار

مولانا شاعرانه و درویشانه به زندگی در شعرش می نگرد ولی حافظ دارای رویکردی روانه است و همیشه نوعی زبان غیب و زندانه را در زبان شعری اش مشاهده می کنیم که در زبان شعری مولانا شهودانه تر و صادقانه تر از نوع عرفان و شناخت است. با این فهم درمی یابیم که این تفاوت رویکرد نیز در شکل گیری هنر شعر با خواهد بود. حسن کلام اینکه در زندگی فردی، شاعر بیشتر شاخصه های فردی خویش را می سُراید، اما در زندگی اجتماعی شاعر علاوه بر مشخصه های فردی به نشانه های اجتماعی نیز می پردازد.

## خبر

### باشگاه کتابخوانان کوچک در کتابخانه استاد حکیمی

باشگاه «کتابخوانان کوچک» با مشارکت کودکان ۶ تا ۱۳ سال پنجشنبه های هر هفته در کتابخانه استاد حکیمی فرهنگسرای خاتم(ص) برگزار می شود. رضا باقری، مدیر کتابخانه استاد حکیمی فرهنگسرای خاتم با اشاره به تشکیل باشگاه کتابخوانان کوچک در این کتابخانه از تابستان امسال، گفت: «هدف اصلی این باشگاه آشنایی بچه ها با فضای کتاب و کتابخوانی و کتابخانه بودند، همیشه شاهد بودم که بچه ها از فضاهای دیگر استفاده می کردند اما به سراغ کتابخانه نمی روند و همین مساله دغدغه ام بود.» وی افزود: «در این میان سعی کردم با تبلیغات مختلف کتابخانه را به آنها معرفی کنیم، برنامه های متنوعی را هم برای بچه ها تدارک دیدیم و فعالیت خود را با برنامه های کتابخوانی برای کودکان و نوجوانان شش تا ۱۲ ساله آغاز کردیم.» باقری با بیان اینکه در ابتدا برنامه در قالب یک دورهمی بود، به ایبنا گفت: «به مرور حجم برنامه و کارهایی که برای حضور بچه ها در کتابخانه انجام می دادیم توسعه پیدا کرد، به طوری که این روزها در باشگاه کتابخوانی حدود ۸۰ نفر از کودکان و نوجوانان عضو هستند.» وی تاکید کرد: «با توجه به بازگشایی مدارس، قرار و زمان فعالیت باشگاه به پنجشنبه های هر هفته ساعت ۱۰ تا ۱۲ تا موقوف شده است، برای بچه های کوچک روخوانی از یک کتاب انجام می شود، سپس خلاصه با نتیجه کتاب از آن ها سوال می شود تا درک مطلب برایشان ایجاد شود.» باقری با بیان اینکه برای اغلب برای کوچک ترها قصه کوتاه و برای بزرگ ترها داستان های بلند خوانده می شود، گفت: «از بزرگ ترها می خواهیم که خلاصه نویسی کتاب را برای جلسه بعد بیاورند، گاهی هم یک کتاب از سوی بچه های مختلف روخوانی می شود.» به گفته او، اکنون حدود یک هزار و ۲۰۰ نفر عضو این کتابخانه هستند که حدود ۴۰۰ نفر آنها کودک و نوجوان هستند.



## شعر و کتاب

به آمیختگی باغ دل دادیم  
به دری که به دره خورده بود  
به سنگ هایی در بستر علف  
به سادگی گندم و داس

چیده شدیم در چینه دان سخن  
در زبور بی زبان  
آواها  
زبانه کشیدند  
تقدس از سوختن آمد و  
سوزاند درخت ها را...

چگونه به دروغی سبز شود  
جتگلی که به داغ نشسته